

Patterns of Friendship and Hostility in the relations between Saudi Arabia and Syria in the security complex of West Asia

Seyed Morteza Oreizi Maybodi

Corresponding Author, PhD Candidate in Regional Studies, University of Tehran,
Tehran, Iran. mortezaoreizi@gmail.com

Seyed Hamzeh Safavi

Assistant Professor in Regional Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.
safavi@ut.ac.ir

Abstract

Relations between Saudi Arabia and Syria have experienced many ups and downs since the two countries entered the realm of national governments. The presence of Riyadh and Damascus in rival camps during the Cold War paved the way for divergence in bilateral relations. With the rise of the Ba'ath party in Syria in 1963, relations between the two sides became strained. With the beginning of the Syrian crisis, Riyadh became one of the main supporters of proxy war and the policy of regime change. However, with the acceleration of the political settlement of the crisis and the beginning of the period of economic reconstruction, the Saudis, like other countries in West Asia and North Africa, have taken the path of normalizing relations with Damascus. The main question of the present article is Why has the situation of divergence been the dominant strain in the relations between Saudi Arabia and Syria? In this regard, using the propositions of the regional security complex theory, the hypothesis is tested that the different roles of Riyadh and Damascus in the West Asian security complex, including their distinct position on the issue of the Israel-Palestinian conflict, the transformation of Riyadh against The axis of resistance and Shiite geopolitic and the lack of cultural, religious, racial, divergence have become the dominant aspects of bilateral relations. The present article is descriptive and analytical and the required information is collected by library method and referring

to valid internet sources.

Keywords: *Saudi Arabia, Syria, Regional Security Complex, Iran, Axis of Resistance, Arab World*

الگوهای دوستی و دشمنی در مناسبات عربستان سعودی و سوریه در مجموعه امنیتی غرب آسیا^۱

سید مرتضیٰ عریضی میبدی

نویسنده مسئول. کاندیدای دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

mortezaoreizi@gmail.com

سید حمزه صفوی همای

استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران. safavi@ut.ac.ir

چکیده

در روابط عربستان سعودی و سوریه از زمان ورود دو کشور به عرصه دولت‌های ملی فراز و نشیب‌های متعددی را تجربه کرده است. حضور ریاض و دمشق در اردوگاه‌های رقیب در دوران جنگ سرد زمینه‌ساز واگرایی در مناسبات دوجانبه بود. با روی کار آمدن حزب بعث در سوریه، روابط دو طرف متشنج شد. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و گذار مناسبات تهران و دمشق به مرحله اتحاد راهبردی نیز از سوی رهبران سعودی برمبنای نشانه‌های تهدیدآمیز ادراک گردید. از این‌رو، با آغاز بحران سوریه، ریاض به یکی از حامیان اصلی جنگ نیابتی و سیاست تغییر رژیم تبدیل شد. باین‌حال، با تسریع روند حل‌وفصل سیاسی بحران و شروع دوره بازسازی اقتصادی، سعودی‌ها نیز به‌مانند سایر کشورهای حوزه غرب آسیا و شمال آفریقا مسیر عادی‌سازی روابط با دمشق را در پیش گرفته‌اند. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که چرا وضعیت واگرایی، سویه غالب در روابط بین عربستان سعودی و سوریه بوده است؟ در این ارتباط با بهره‌گیری از گزاره‌های نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای این فرضیه به آزمون گذاشته می‌شود که نقش‌های متفاوت ریاض و دمشق در مجموعه امنیتی غرب آسیا از جمله موضع متمایز آن‌ها در قبال مسئله رژیم صهیونیستی - فلسطین، دگرسازی ریاض در برابر محور مقاومت و ژئوپلیتیک شیعه و فقدان همبستگی فرهنگی، مذهبی، نژادی، واگرایی را به سویه غالب در روابط دو طرف تبدیل کرده است. مقاله حاضر توصیفی و تحلیلی بوده و اطلاعات موردنیاز به روش کتابخانه‌ای و مراجعه به منابع اینترنتی معتبر گردآوری می‌شود.

واژه‌های کلیدی: عربستان سعودی، سوریه، مجموعه امنیتی منطقه‌ای، ایران، محور

مقاومت، جهان عرب

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۲۸ تاریخ بازبینی: ۱۴۰۱/۰۹/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۱۱
فصلنامه روابط خارجی، سال ۱۴، شماره ۳، پیاپی ۵۵، پاییز ۱۴۰۱، صص ۱۶۳-۱۹۳

مقدمه

عربستان سعودی بنا بر نفوذ سنتی در جهان عرب و جهان اسلام دستیابی به موقعیت هژمون منطقه‌ای را در کانون اهداف خود قرار داده و با توجه به ایفای نقشی محوری در راهبرد غرب آسیایی آمریکا، همواره در کانون مناقشات و مسائل منطقه‌ای قرار داشته است. نقش ریاض در ترتیبات نهادی از جمله «شورای همکاری خلیج فارس»^۱، «اتحادیه عرب»^۲ و «کنفرانس اسلامی»^۳ در کنار احاله مسئولیت آمریکا به پادشاهی سعودی جهت عهده‌دار شدن «موازنه‌گری غیرمستقیم»^۴ در محیط غرب آسیا و شمال آفریقا و وابستگی حکام مرتجع جهان عرب به حمایت‌های مالی و سیاسی ریاض اهمیت این کشور را دوچندان می‌کند. پژوهش حاضر به بررسی و واکاوی عوامل مؤثر بر روابط عربستان سعودی و جمهوری عربی سوریه می‌پردازد. در این ارتباط، نقش متغیرهایی چون ایدئولوژی، منافع ملی و اهداف ملی، مقادورات داخلی و محدودرات خارجی در سیاست خارجی ریاض و دمشق و تأثیر هر یک از این مؤلفه‌ها بر مناسبات دوجانبه موردسنجش و ارزیابی قرار گیرد. سوریه در زمره قدرت‌های سنتی جهان عرب به‌شمار می‌آید که دیدگاه خاصی نسبت به مسائل منطقه‌ای از جمله مناقشه اعراب-رژیم صهیونیستی، موضوع فلسطین، ناسیونالیسم عربی، «محور مقاومت»^۵ و

^۱ - Gulf Cooperation Council

^۲ - Arab League

^۳ - Organization of Islamic Cooperation

^۴ - indirect balancing

^۵ - Axis of Resistance

ساختار و قطب‌بندی نظام بین‌الملل در دوره‌های مختلف دارد. در این میان، نقش‌های متفاوت ریاض و دمشق در نظم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و اولویت‌های متفاوت آن‌ها بر مبنای تمایز در ادراکات رهبران و منافع راهبردی، محرک نوعی واگرایی در روابط دو طرف بوده است.

در گردآوری داده‌ها نه تمرکز صرف بر اسناد و مدارک تاریخی بلکه سازمان‌دهی مطلب در قالب گزاره‌های نظری «مکتب کپنهاگ»^۱ مدنظر است. سازمان‌دهی مطالب نیز بدین صورت است که نخست، روابط تاریخی و الگوهای دوستی و دشمنی عربستان سعودی و سوریه مورد بررسی قرار می‌گیرد. در گام بعدی، نقش توزیع قدرت در الگوهای دوستی و دشمنی ارزیابی می‌گردد و سپس همبستگی فرهنگی، مذهبی، نژادی در روابط عربستان و سوریه تحلیل می‌شود. در نهایت، فصل با ارائه جمع‌بندی از مطالب طرح‌شده خاتمه می‌یابد.

۱- چارچوب نظری

بر مبنای تعریف باری بوزان،^۲ مجموعه امنیتی منطقه‌ای^۳ مجموعه‌ای از دولت‌هاست که فرایندهای عمده امنیت، فقدان امنیت یا هردوی آن‌ها چنان درهم‌تنیده است که مسائل و موضوعات امنیتی آن‌ها را نمی‌توان جدا از هم مورد بررسی قرارداد. «بوزان و اوله ویور»^۴ ویور با ارائه تعریف جدیدی از مجموعه امنیتی منطقه‌ای علاوه بر بازیگران دولتی، بازیگران غیردولتی را در تحلیل امنیتی خود وارد نموده و با ارائه تفسیری موسع از امنیت، طیف گسترده‌ای از زیرشاخه‌های امنیتی در حوزه اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی را مورد شناسایی قراردادند (Buzan & Weaver, 2003, p.15).

بوزان، جهان را به هفت منطقه جداگانه تقسیم کرده و معتقد است که هر منطقه‌ای فرمول امنیتی خاص خود را دارد و شیوه حل منازعه بین مناطق از یکی به دیگری قابل تعمیم نیست. از این رو غرب آسیا و شمال آفریقا مانند مناطقی چون آمریکا،

1 - Copenhagen School

2. Barry Buzan

3- Regional Security Complex Theory (RSCT)

4. Ole Waver

اروپا، آسیای شرقی، آفریقا و آمریکای جنوبی فرمول ویژه امنیتی دارد. وی مشابهت‌های درون منطقه‌ای را بسیار پررنگ می‌کند و بر این باور است که مقولاتی چون تداخل جریان‌های قومی، ملی، دینی، مذهبی و بین‌المللی به سرعت غرب آسیا را دستخوش منازعات خونین و مداوم کرده‌اند (هاشمی، ۱۳۹۰، ص. ۱۳۸). مجموعه امنیتی غرب آسیا با جنگ زاده شد و ابهام، پیچیدگی و هرج و مرج از جمله شاخص‌های امنیتی عمده آن به شمار می‌رود. این منطقه کانون منازعات مرزی و سرزمینی است به گونه‌ای که تمامی کشورهای واقع در این منطقه با یکدیگر اختلافات مرزی دارند.

در نگاه بوزان، درک رفتار تمامی بازیگران دولتی و غیردولتی مشروط به فهم الگوی وابستگی متقابل میان آن‌هاست. عدم توزیع یکسان وابستگی متقابل امنیتی در نظم بین‌الملل و تنوع جغرافیایی این الگوها به همراه اقتدارگریزی آن‌ها باعث شده تا به صورت دسته‌بندی‌های منطقه‌ای ظهور پیدا کند. به عبارت دیگر منطق پیچیده وابستگی متقابل امنیتی منجر به سلسله‌مراتبی شدن سطح تحلیل شده و در این چارچوب، سطح منطقه‌ای بهترین امکان را برای تحلیل وابستگی متقابل امنیتی فراهم می‌کند (Buzan & et al, 1998, p.11). شبکه درهم‌تنیده روابط میان بازیگران واقع در یک منطقه باعث می‌شود تا امنیت آن‌ها باهم پیوند خورده و مجموعه‌ای مجزا از سایر بازیگران و مناطق ایجاد شود. مناسبات درونی بازیگران مجموعه امنیتی به مراتب قوی‌تر از روابط بازیگران بیرون از آن است. چنین مناسبات قدرتمندی از تأثیر و تأثر واحدهای یک مجموعه نشئت می‌گیرد. به عبارتی، هرگونه تغییر در وضعیت یا موقعیت یک بازیگر، وضعیت یا موقعیت سایر بازیگران آن مجموعه را تغییر می‌دهد (Buzan & Weaver, 2003, pp. 47-48).

به اعتقاد بوزان، در تعریف منطقه‌بایستی دغدغه‌های مشترک، تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و هویت مشترک و خاطرات و سرنوشت مردمان آن منطقه را مدنظر داشت؛ بنابراین، از منظر تئوری امنیت منطقه‌ای، یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن، اولاً دغدغه امنیتی مشابهی دارند، ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای سرنوشت مشترکی‌اند و واحدهای تشکیل‌دهنده آن

برحسب نگرانی‌ها، ادراکات و برداشت‌های یکسان از تهدیدات، به‌منظور تأمین امنیت و حفظ خود تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند (مرادی و شهرام‌نیا، ۱۳۹۴، ص. ۱۲۹). شکل‌گیری مرزهای مصنوعی در مجموعه امنیتی غرب آسیا زمینه‌ساز تداوم تنش‌ها و منازعات فرهنگی و قومی به‌صورت بحران‌های هویتی و شکاف ملت و دولت شده است. سطح دیگری از این موضوع در پیوند بازیگران منطقه با هویت‌های فروملی، تشدید رقابت‌های درون‌گفتمانی و بهره‌برداری قدرت‌های مداخله‌گر از معادلات قدرت و امنیت غرب آسیا قابل‌رؤیت است.

بوزان در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، مفهوم و مسئله قطبش را در سه سطح ابرقدرت، قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای تحلیل می‌کند. ابرقدرت‌ها قابلیت‌های وسیعی در حوزه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی داشته و توانایی اعمال آن را در سطح بین‌المللی دارند. قدرت‌های بزرگ نسبت به ابرقدرت‌ها، ظرفیت‌ها و توانمندی‌های کمتری در نظام بین‌الملل دارند و لزوماً حضور فعالی در فرایند امنیتی کردن و روندهای اقتصادی تمامی مناطق نظام بین‌الملل ندارند. درنهایت، قدرت‌های منطقه‌ای، نوع قطبش را در هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای تعریف می‌کنند و در تعریف آن، میزان تولدایی‌های هادی یک دولت نسبت به هم‌تایان خود در منطقه حائز اهمیت است. ظرفیت این بازیگران محدود به سطح منطقه‌ای بوده و در سطح جهانی قادر به کنشگری نیستند. در صورتی که قدرت‌های منطقه‌ای بتوانند میزان قابل‌توجهی از فرایندهای امنیتی کردن در آن منطقه را داشته باشند قدرت‌های بزرگ و بین‌المللی به آن‌ها واکنش نشان می‌دهند (Buzan & Weaver, 2003, pp. 34-37).

نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای دارای مشخصه‌هایی چون وجود شبکه‌ای از روابط امنیتی میان واحدهای سیاسی، نزدیکی جغرافیایی میان واحدها، وابستگی متقابل شدید میان گروهی از کشورها که اعضای مجموعه را تشکیل داده‌اند، احساس تهدید و یا ترس متقابل به میزانی که تهدیدات سیاسی و نظامی، بازیگران و مجموعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، است. از این منظر، الگوی دوستی و دشمنی

دو قدرت رقیب منطقه‌ای که چندین دولت ضعیف را پوشش می‌دهند در قالب یک مجموعه قابل تبیین و واکاوی است.

۲- روابط تاریخی و الگوهای دوستی و دشمنی عربستان و سوریه

روابط تاریخی کشورها معیار مناسبی برای دوستی‌ها و دشمنی‌های آن‌ها در عرصه مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود می‌آورد. روابط عربستان سعودی و سوریه از زمان استقلال و ورود دو کشور به عصر دولت‌های ملی، فراز و نشیب‌های متعددی را پشت سر گذاشته و به جهت نمایندگی بعضی گرایب عربی از سوی سوریه، رقابت منطقه‌ای دو طرف و موضع متمایز آن‌ها در قبال مسئله رژیم صهیونیستی- فلسطین و دگرسازی ریاض در برابر محور مقاومت و ژئوپلیتیک شیعه همواره در بستر واگرایی جریان داشته است؛ هرچند که عوامل همساز و همگرا نیز در روابط دمشق و ریاض به چشم می‌خورد. در ادامه به واکاوی هریک از این موارد پرداخته می‌شود.

۱-۲- نقش بعضی گرایب در الگوهای دوستی و دشمنی

هویت سکولار و بعضی‌گرای سوریه در برابر هویت سنتی محافظه‌کار عربستان نوعی واگرایی را در روابط دو طرف ایجاد کرده است. حزب نئوبعث در جهان عرب به‌شدت منزوی و روابط سوریه با عراق، اردن، لبنان، تونس و عربستان سعودی قطع شد. سیاست خارجی جناح چپ افراطی باعث شد که دمشق با بسیاری از کشورهای تأثیرگذار غربی مانند ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و آلمان غربی روابط نزدیکی برقرار کند. بلافاصله پس از به دست آوردن قدرت، رهبران نئوبعثی حملات تبلیغاتی شدیدی را علیه خاندان سعود و رهبران آن آغاز کردند و سلول‌های خرابکاری به‌منظور تضعیف ثبات پادشاهی فعال شدند. پادشاه عربستان در واکنش به سیاست‌های سوریه، توافقنامه‌های تجاری دو کشور را لغو و کمک اقتصادی به جناح‌های مخالف سوریه را در دستور کار قرارداد. پادشاهی سعودی در این مقطع زمانی خواستار حذف تشکیلات و حکومت نئوبعث از قدرت بود (Mann, 2006, p. 761).

در سال‌های آغازین استقرار نظام حزب بعث در سوریه اتخاذ دو الگوی نظم

متفاوت روابط ریاض و دمشق را تحت تأثیر قرارداد. در جهت از بین بردن تهدید رژیم‌های سلطنتی، حزب بعث سوریه تلاش کرد جبهه‌ای انقلابی متشکل از کشورهای مختلف عرب ایجاد کنند. لندکی پس از روی کار آمدن حزب بعث، رهبری حزب مجموعه‌ای از جلسات خود را با رهبران عرب آغاز کرد که آن‌ها را شرکای احتمالی خود در مبارزه با پادشاهی‌های منطقه نامید. پادشاهی سعودی پاسخ به این جبهه انقلابی را در دستور کار قرارداد. ملک فیصل ایجاد یک «اتحاد اسلامی» را به منظور تضعیف تأثیرات موج انقلابی ناصریم بر جهان عرب سازمان‌دهی کرد. هدف اصلی ملک فیصل، دفاع از موقعیت عربستان سعودی و ایران در برابر امواج انقلابی در خلیج فارس و شبه‌جزیره عربستان بود. این هدف از طریق تقویت روابط سیاسی عربستان سعودی با ملل اسلامی محقق می‌گردید (Mann, 2006, p. 763).

۲-۲- تأثیرات ناسیونالیسم عربی بر الگوهای دوستی و دشمنی

عربستان این موضوع که سوریه به عنوان تنها کشور عربی به جایگاه متحد راهبردی ایران رسیده را به عنوان تهدیدی برای سودای رهبری نظم عربی موردنظر خود می‌بیند. سوریه برای سال‌ها دروازه ورود ایران به جهان عرب و نقطه اتصال راهبردی ایران به منطقه مدیترانه و خاور نزدیک بوده است (درج و امام‌جمعه‌زاده، ۱۳۹۶، ص. ۹۱). عربستان سعودی با تلقی از خود به مثابه رهبر جهان اهل سنت در راستای استقرار نظم مطلوب عربی تلاش داشته با تضعیف یا از میان بردن دولت اسد، قدرت رو به رشد ایران را در غرب آسیا مهار کند. ریاض همچنین بر آن است تا موازنه منطقه‌ای را در جدال شیعه و سنی به نفع خود رقم بزند. سوریه از نظر قومی و مذهبی بستر مناسبی برای پرورش و توسعه الگوی نظم سلفی موردنظر خاندان آل سعود به‌شمار می‌آید. تغییر در نظم عربی از زمان وقوع تحولات بیداری اسلامی در غرب آسیا و شمال آفریقا از برجستگی بیشتری برخوردار شده است. عربستان سعودی از ترتیبات نهادی اعراب از جمله اتحادیه عرب به منظور افزایش فشار بر دولت بشار اسد بهره گرفته است. به‌رغم وجود شکاف‌های جدی در میان کشورهای عربی و ظهور بازیگران جدید مدعی در

جهان عرب به‌ویژه امارات متحده عربی و قطر، ریاض بر آن است تا نظم مطلوب عربی خود را با استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی این کشور پی‌ریزی و تعقیب نماید. با این حال، موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک سوریه در جهان عرب پیگیری یک‌جانبه اهداف و منافع سعودی‌ها در مجموعه امنیتی غرب آسیا را غیرممکن ساخته است. تصمیم مشترک کشورهای عربی برای انتخاب سوریه به‌عنوان رئیس شورای تولیدکنندگان انرژی عرب در سال ۲۰۲۲ و همچنین برگزاری کنفرانس انرژی کشورهای عربی سال ۲۰۲۴ حاکی از عزم دسته‌جمعی برای ادغام مجدد سوریه در ساختار امنیتی و سیاسی جهان عرب است.

۲-۳- محافظه‌کاری دینی و الگوهای دوستی و دشمنی در روابط دمشق و ریاض

در یک تصویر سنتی، سیاست‌گذار عربستانی با دسته‌چک، برای حفظ وضع موجود غرب آسیا، در جهان سرگردان است. تصویر یادشده، گذشته از میزان انطباق با واقعیت‌ها و تحولات سیاست خارجی عربستان، اصلی‌ترین اصول و ابزارهای سیاست خارجی سعودی را ترسیم می‌کند (احمدیان، ۱۳۹۵، ص. ۹۹). تصویرسازی از ایران به‌عنوان عامل بر هم زننده وضع موجود و نظم و ثبات بین‌المللی در قالب نقض قواعد مربوط به منع اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، موازین حقوق بشر و حمایت از کنشگران مسلح غیردولتی در نهایت به کاهش نقش ایران در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای منجر می‌شود. در این سناریو، ریاض بر آن است تا با همراهی با سیاست امنیتی سازی جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت گفتمان خود را به‌مثابه الگوی قابل‌مذاکره و محافظه‌کار در برابر رهیافت تجدیدنظرطلبانه ایران برجسته نماید. در مواردی تعقیب اهداف محافظه‌کارانه سعودی‌ها آن‌ها را به سمت‌وسوی کنش تهاجمی سوق داده است. از سال ۲۰۱۰ که تحولات بیداری اسلامی به تدریج از حوزه شمال آفریقا آغاز گردید، به تدریج سعودی‌ها در نتیجه سقوط دومینووار متحدان سنتی عرب در تونس، مصر، یمن، سودان و سومالی خود را درگیر در نوعی تنگنای راهبردی دیدند. دولت اوپاما حساسیت کمی نسبت به نگرانی‌ها و دغدغه‌های امنیتی ریاض نشان داد و در عوض پادشاهی سعودی تلاش نمود خلأ قدرت ناشی از عقب‌نشینی آمریکا و

فروپاشی قدرت‌های سنتی جهان عرب را پر نماید. تمرکز قدرت در حوزه داخلی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای درکنش تهاجمی محمد بن سلمان داشته است. در دوره ترامپ نیز ریاض همراهی آمریکا با سیاست تهاجمی را کسب کرد. منطق ریاض در برخورد با برنامه هسته‌ای ایران بر پایه منافع و مصالح عربی و همچنین جلوگیری از برهم خوردن موازنه قوای راهبردی به ضرر محور محافظه‌کار عربی است که داعیه رهبری آن را داشته است. این منطق و مفهوم غالب ایجاب می‌کند که جهان عرب در قبال ایران رویکردی اتخاذ کند که تأمین‌کننده و تضمین‌کننده امنیت مجموعه امنیتی خلیج فارس در سلسله‌مراتب قدرت و امنیت منطقه‌ای باشد؛ بنابراین اغلب کشورهای عربی اتفاق نظر دارند که رویکرد و موضع اعراب باید به‌گونه‌ای باشد که دستیابی جمهوری اسلامی به فناوری چرخه سوخت هسته‌ای موجب کاهش قدرت و تنزل منزلت منطقه‌ای و بین‌المللی آن‌ها نشود (مفیدی احمدی و کاظمی، ۱۳۹۶، ص. ۱۱۹).

۴-۲- منازعه فلسطین - رژیم صهیونیستی

مسئله فلسطین نقش محوری در روابط عربستان سعودی و سوریه داشته است. ریاض و دمشق از زمان تأسیس رژیم صهیونیستی و درگیری‌های رژیم با اعراب نقش کلیدی در این موضوع داشته‌اند. ریاض نقشی تعیین‌کننده در جهان اسلام برای خود قائل است و از این جهت بر آن است ملاحظاتی مدنظرش در مناقشه رژیم صهیونیستی با فلسطین مدنظر قرار گیرد. دمشق نیز تلاش کرده در راستای مقابله با سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف)^۱، از حماس به‌عنوان یک کارت بازی در معادلات داخلی فلسطین بهره گیرد. بشار اسد در ادامه سیاست پدرش حافظ، خود را به‌عنوان صدای فلسطین معرفی کرده و ایفای نقش فعال در این مناقشه را مترادف با گسترش جنوب سوریه قلمداد می‌کند. این نگرش نشانگر علاقه استراتژیک گسترده سوریه به امور فلسطین بود که از آن برای ارتقای نفوذ استراتژیک و رای قدرت واقعی دمشق استفاده می‌شد (Pettengill and Ahmed, 2011, p. 14). در این میان، نقش و جایگاه متفاوت ریاض و دمشق در قطب‌بندی و

^۱ - Palestine Liberation Organization

ساختار قدرت و امنیت منطقه‌ای غرب آسیا، هریک از موضوعات و دستور کارهای منطقه‌ای را به مجرای واگرایی دو طرف تبدیل کرده است. در رابطه با مناقشه فلسطین- رژیم صهیونیستی، دمشق موضع نزدیکی به سیاست محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران اتخاذ نموده است حال آنکه ریاض و جبهه دنباله‌رو آن از ائتلاف‌های رقیب در این زمینه از جمله فتح حمایت کرده است.

سعودی‌ها به‌طور سنتی، تلاش کرده‌اند فتح را به‌عنوان متحد راهبردی خود در مسئله فلسطین مطرح کنند چراکه ریاض روابط نزدیک حماس با ایران را تهدیدی جدی برای موقعیت منطقه‌ای خود قلمداد می‌کند. درخواست عربستان سعودی از حماس برای مذاکره و اتحاد و ائتلاف این جنبش با فتح می‌تواند نقش مؤثری در تعدیل توان و خواسته‌های حماس داشته باشد. این اقدام سعودی‌ها از طریق برهم زدن موازنه نیروهای داخلی فلسطینی می‌تواند به محدود شدن نفوذ حماس و ایران منجر شود.

آمریکا و رژیم صهیونیستی نیز از حامیان و مدافعان سرسخت راهبرد محاصره حماس و تقویت ائتلاف منطقه‌ای برای مقابله با محور مقاومت بودند چراکه این جنبش حاضر به پذیرش خلع سلاح، پایان مقاومت و عقب‌نشینی از ایده نابودی رژیم صهیونیستی نبود. در ۲۳ فوریه ۲۰۰۷، سعود الفیصل به کاندولیزا رایس اعلام کرد که عربستان نه‌تنها از روند صلح خاورمیانه حمایت می‌کند بلکه به انتخاب مردم فلسطین نیز احترام می‌گذارد؛ بنابراین عربستان سعودی بلافاصله پس از انتخابات فلسطین با اقدامات تنبیهی موافقت نکرد. در ۵ مارس نیز بشار اسد اظهار داشت پیروزی حماس در انتخابات فلسطین و انتخاب رأی‌دهندگان فلسطینی در مسیر مقاومت بود (Tianshe, 2010, p. 108). با این حال، تحولات یادشده به اخراج محمود عباس و طرفدارانش از «نوار غزه»^۱ و حمله به حماس و اعضای آن در «کرانه باختری»^۲ منجر شد. برآیند این وضعیت به چالش کشیده شدن ابتکار سیاسی ملک عبدالله بود. دولت وحدت ملی فلسطین در ژوئن ۲۰۰۷ فروپاشید و

1 - Gaze Stripe

2 - West Bank

حماس نوار غزه را تحت کنترل خود درآورد. پس از این رویدادها، مصر و اردن از به رسمیت شناختن فعالیت‌های حماس در نوار غزه امتناع کردند. تا پیش از آغاز اعتراضات سوریه در سال ۲۰۱۰ که دفتر سیاسی حماس در دمشق قرار داشت، همکاری عربستان سعودی و سوریه برای از بین بردن شکاف‌ها و تعدیل رقابت‌های درون فلسطینی بسیار حائز اهمیت بود. هنگامی که در سال ۲۰۱۱ تحولات بیداری اسلامی آغاز گردید و دومینوی اعتراضات به سوریه رسید و دولت اسد را آماج جنگ داخلی و رقابت منطقه‌ای و بین‌المللی قرارداد، حماس به‌طور فزاینده‌ای در ضدیت با ایران قرار گرفت. با تغییر این آشوب به یک جنگ داخلی، حماس تصمیم گرفت از مخالفان سوری حمایت کند و عملاً روابط خود را با تهران که طرفدار دولت حاکم بر دمشق بود، قطع کرد. در همین ارتباط، خالد مشعل، رهبر دفتر سیاسی حماس، دفتر خود در دمشق را ترک و عازم دوحه شد. از این زمان به بعد پیوندهای شاخه سیاسی حماس با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس تقویت گردید. خالد مشعل در سال ۲۰۱۵ در سفری نادر به عربستان سعودی با ملک سلمان ملاقات کرد.

باروی کار آمدن ملک سلمان و به‌ویژه پس از تثبیت ولیعهدی محمد بن سلمان و ارتقای نقش و جایگاه وی در سلسله‌مراتب قدرت خاندان سعودی، فشارها بر گروه‌های فلسطینی افزایش یافت. این امر در کنار اهداف جاه‌طلبانه ولیعهد جوان و تلاش وی برای ورود به مجموعه امنیتی شامات و ختنی کردن نفوذ ایران در شبه‌جزیره عربستان از همراهی تمام‌عیار وی با دستور کار دولت ترامپ برای پیشبرد سازش قرن تأثیر می‌پذیرفت. بنابر اسناد و گزارش‌های فاش‌شده، عربستان سعودی و امارات متحده عربی به تأمین بودجه طرح «معامله قرن» به ارزش کلی ۵۰ میلیارد دلار متعهد شده‌اند. در قلب این طرح، ریاض توسعه پروژه‌های اقتصادی در نوار غزه، کرانه باختری، اردن، لبنان و مصر را باهدف اغوای مردم و گروه‌های فلسطین در دستور کار قرار داده است (Middle East Monitor, 2020). سعودی‌ها همچنین برای جبران خسارت خانواده‌های قربانیان بمب‌گذاری القاعده در سفارتخانه‌های آمریکا در تانزانیا و کنیا در سال ۱۹۹۸ که هدف نهایی خروج

سودان از لیست تروریستی و رسمیت‌بخشی به عادی‌سازی روابط سودان و رژیم صهیونیستی را دنبال می‌کند، ۳۳۵ میلیون دلار پرداخت کرده‌اند (El-Sherbiny, 2020).

حماس از یکسو درصدد است نوعی موازنه میان محورهای جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی برقرار نماید تا از این طریق بیشتری منافع و کمک‌های مالی را جذب نماید. ریاض با حمایت از رهبران شاخه سیاسی جنبش حماس از جمله خالد مشعل درصدد است «موازنه قوا»^۱ به نفع خود و به ضرر شاخه نظامی که عمده‌تاً از سوی ایران مورد حمایت قرار می‌گیرد، تغییر داده و زمینه‌های لازم برای مستقر نمودن دستورکار سیاسی مطلوب خود را فراهم نماید. حمایت از حماس، دمشق را در نوعی دوگانگی سیاسی قرار داد. از یکسو با پشتیبانی از این جریان سیاسی، سوریه نوعی اقبال عمومی در افکار عمومی جهان عرب و اذهان مردم سوریه نسبت به سیاست خارجی ضد صهیونیستی خود را برانگیخت و در عین حال، با توجه به سوابق درازمدت مبارزات اخوان المسلمین سوریه با خاندان اسد، چنین سیاستی به‌طور غیرمستقیم قدرت اخوان المسلمین سوریه را افزایش می‌داد. در نهایت اینکه مسئله فلسطین می‌تواند به‌مثابه نوعی شمشیر دولبه برای عربستان سعودی عمل کند. از یکسو مسئله مزبور واجد نوعی پرستیژ و اعتبار منطقه‌ای برای ریاض باشد و از سوی دیگر به‌واسطه ناتوانی عربستان، شرایط به نفع دشمنان و رقبای این کشور به‌ویژه محور مقاومت و اجزای آن رقم خورده و این امر ریاض و متحدان آن را در تنگنای ایدئولوژیم و استراتژیک منطقه‌ای قرار دهد.

عربستان سعودی به‌عنوان یک بازیگر تعیین‌کننده در جهان عرب نقش مهمی در شکل‌دهی به روندهای مناقشه اعراب- رژیم صهیونیستی دارد. در این راستا، حکومت ملک سلمان به‌مثابه یکی از میانجی‌گران و مجریان منطقه‌ای تعیین‌کننده معامله قرن برای تحت فشار قرار دادن گروه‌های فلسطینی (فتح، حماس و جهاد اسلامی) و تسهیل‌گر عادی‌سازی روابط تل‌آویو با کشورهای عربی دنباله‌رو ریاض

^۱ -Balance of power

(بحرین و در گام بعدی کویت) مورد استفاده قرار گرفته است. محمد بن سلمان در سال ۲۰۱۷ وعده داد که به کوشش در راضی کردن محمود عباس به شرایط پیشنهادی دولت ترامپ برای مذاکره کمک کند. ولیعهد سعودی ضمن فراخواندن محمود عباس به وی وعده داد در ازای دریافت ۱۰ میلیارد دلار بودجه سعودی، ایده‌های کوشش را بپذیرد. محمود عباس امتناع و جزئیات مبادله را فاش کرد و موجی از خشم در جهان عرب به راه انداخت. حدفصل سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۱، رژیم صهیونیستی توافقنامه عادی‌سازی را با چهار کشور عربی امارات (۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰)، بحرین، مراکش (۲۲ دسامبر ۲۰۲۰) و سودان (۶ ژانویه ۲۰۲۱) منعقد کرد؛ اما این به‌منزله پایان کشمکش‌های درون عربی نبود. ابوظبی با ورود با دوره جدیدی از سیاست خارجی، نقش فزاینده‌ای را در امور منطقه‌ای غرب آسیا و شمال آفریقا به‌عهده گرفته است. گسترش حضور و نفوذ رژیم در زیرسیستم‌های خلیج فارس و شمال آفریقا که با توافق آبراهام انجام گرفت، به مفهوم ایجاد تغییرات جدی در نظم عربی بود که به‌ناچار ملاحظات راهبردی سوریه و عربستان سعودی را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. در رابطه با سوریه، تحول یادشده واجد افزایش فشار بر محور مقاومت و گروه‌های فلسطینی به‌دنبال کم‌رنگ شدن تدریجی رویای همگرایی درونی اعراب برای مقابله با رژیم صهیونیستی بود. به‌علاوه، گسترش روابط رژیم با امارات با توجه به قدرت اقتصادی بالای ابوظبی به ادغام فزاینده و سریع تل‌آویو در منطقه کمک کرده است. خروج رژیم صهیونیستی از تنگنای استراتژیک شامات که با افزایش شکنندگی دولت سوریه از سال ۲۰۱۰ توأم شده، بخشی از واقعیت‌های جدید منطقه به‌شمار می‌روند.

۵-۲- الگوی دشمنی عربستان در قبال محور مقاومت

عربستان سعودی نفوذ روزافزون ایران و محور مقاومت در منطقه را تهدیدی جدی برای امنیت ملی خود می‌داند. به‌طور کلی این دیدگاه در میان کشورهای عربی از جمله عربستان سعودی رایج است که اشتباهات راهبردی اعراب در قبال حمله آمریکا به عراق و اعتماد به واشنگتن در سال ۲۰۰۳ زمینه‌ساز تغییر موازنه قوا به نفع ایران شد. جایی که صحنه برای افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران و تشکیل

ژئوپلیتیک شیعی فراهم گردید. بر این اساس، اعتقاد بر این است که ایجاد خلأ قدرت در کشورهای منطقه بدون احاله مسئولیت به بازیگران عربی برای ایفای نقش برتر در روند گذار منطقه‌ای، در نهایت به قدرتیابی رقبایی چون ایران منجر می‌شود.

حمایت سوریه از حزب‌الله باعث شد کشورهای عربی، دولت اسد را به بهانه حمایت از این جنبش شیعی و دامن زدن به آتش بحران منطقه‌ای مورد سرزنش قرار دهند. در پایان جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶، اسد به اتهامات رهبران عرب پاسخ داد. ملک عبدالله که از توهین اسد عصبانی شده بود، با عبدالحلیم خدام، معاون ارشد حافظ اسد که در سال ۲۰۰۵ متواری شده بود، دیدار کرد.

تداوم بحران سوریه ناشی از رقابت دو جریان متضاد «مقاومت» و «محافظه‌کار عربی» در غرب آسیاست. در این میان، سوریه در محور مقاومت از جایگاه ژئوپلیتیک و استراتژیک ویژه‌ای برخوردار است، چراکه حلقه اتصال بین ایران و عراق با مقاومت اسلامی در لبنان و فلسطین است. در نقطه مقابل، عربستان سوریه را به جهت حمایت از جریان مقاومت و حزب‌الله عامل کاهش نفوذ خود و متحدانش در لبنان می‌داند و فرصت به‌وجود آمده را امکانی برای انتقام از ایران و تعقیب سیاست تغییر رژیم در سوریه می‌داند (مرادی و شهرام‌نیا، ۱۳۹۴: ۱۳۶-۱۳۵)؛ بنابراین، جنگ سوریه از نظر سعودی‌ها به‌عنوان ابزاری برای مقابله بانفوذ منطقه‌ای ایران و محور مقاومت در عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و یمن محسوب می‌شود. برای عربستان سعودی، نفوذ ایران در سوریه یک تهدید استراتژیک و امنیتی بزرگ است. سقوط دولت بشار اسد و ظهور یک رژیم مبتنی بر اکثریت سنی در سوریه که دوست و متحد عربستان سعودی باشد، می‌تواند موقعیت ریاض در لبنان را تثبیت کند و همچنین به‌عنوان سکوی پرتاب نفوذ در عراق عمل کند. بر این مبنای ریاض تمایل داشت که از راه دور، از جمله حمایت از جهادی‌های سلفی مانند احرار الشام خط لجستیک محور مقاومت را مسدود نماید. در برهه‌هایی نیز این مهم از طریق حمایت از گروه‌های شبه‌نظامی کرد و قبایل سوری تعقیب شده است.

۶-۲- رقابت منطقه‌ای عربستان و سوریه

در طول کشتار جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در دهه ۱۹۸۰، عربستان سعودی از بغداد در برابر تهران حمایت کرده و ارتش صدام را باهدف مقابله با صدور ایدئولوژی انقلابی شیعی و جلوگیری از برهم خوردن موازنه قوای منطقه‌ای پشتیبانی کرد. سوریه در جریان درگیری از ایران حمایت کرد و از برادران عرب خود جدا شد و اتحاد نزدیک خود را با تهران آغاز کرد. به‌زودی عربستان به این نتیجه رسید که دمشق از هرگونه طرح ایران برای گسترش اسلام شیعه و تضعیف اکثریت سنی‌ها پیروی می‌کند. در پی این جنگ، یک «جنگ نیابتی»^۱ پیچیده و فرقه‌ای در منطقه شکل گرفت. در یک‌طرف، ایران و سوریه بودند که هر دو از حزب‌الله و حماس در جنگ علیه اشغالگری رژیم صهیونیستی حمایت کردند و در این میان، سوریه قصد داشت بلندی‌های جولان را که به‌طور غیرقانونی به تل‌آویو ضمیمه‌شده بود، به دست آورد. در طرف دیگر رژیم صهیونیستی و آمریکا به‌همراه متحدان عرب از جمله عربستان سعودی مترصد تحدید قدرت و نفوذ تهران و دمشق و جلوگیری از گسترش «هلال شیعی»^۲ بودند (Sands, 2009).

چالش در روابط ریاض و دمشق با ترور رفیق حریری نخست‌وزیر سابق لبنان و سرمایه‌دار بزرگ تجاری لبنان که دارای تابعیت مشترک سعودی و لبنانی بود و متحد سنتی ریاض بود، در سال ۲۰۰۵ برجسته شد. روابط عربستان و سوریه در سال ۲۰۰۶ به‌دنبال جنگ ۳۳ روزه رژیم صهیونیستی و حزب‌الله به‌شدت تیره‌وتار شد. تحول اخیر از این جهت که اعراب در دوران جنگ‌های مستقیم با رژیم هیچ‌گونه توفیقی را به‌دست نیاورده بودند و در مقابل، حزب‌الله توانست نوعی مقبولیت را در اذهان جهان عرب کسب کرده و نظم عربی را به چالش بکشد، از سوی مقامات ریاض با نشانه‌های تهدیدآمیز ادراک شد. حمایت سوریه از حزب‌الله، ناراضایتی متحدان منطقه‌ای آمریکا از جمله اردن، مصر و عربستان

1 - Proxy war

2 - Shia Crescent

سعودی را برانگیخت؛ کشورهایی که حزب‌الله را مسئول آغاز این جنگ می‌دانستند. علاوه بر این، جنگ ۲۰۰۶ نوعی ضربه سیاسی به ریاض محسوب می‌شد که پس از عقب‌نشینی نیروهای سوری شاهد افزایش نفوذ نیروهای مقاومت در لبنان بود. با ارتقای وزن سیاسی، نظامی و روانی حزب‌الله پس از درگیری‌ها، متحدان سوریه مجدداً در موقعیت غلبه بیروت قرار گرفتند. زیربنای شکاف جدید ریاض و دمشق، نزاعی عمیق‌تر بود که با محوریت نگرانی عربستان از افزایش قدرت شیعیان در غرب آسیا و رقابت تاریخی بر سر اعمال کنترل بر سرنوشت منطقه ماهیت روابط ریاض و دمشق را تحت تأثیر قرار می‌داد.

ائتلاف راهبردی سوریه با ایران به تبع دمشق را وارد رقابت قومی (عرب در مقابل عجم) و اعتقادی-ایدئولوژیک (سنی در برابر شیعه) جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی کرده است. گرچه این دو کشور خود را پرچمدار و ام‌القری جهان اسلام می‌دانند، اما با مبانی و مؤلفه‌های قدرت متفاوت، ریاض تمرکز خود را بر جهان اهل سنت قرار داده درحالی‌که تهران عمدتاً بر شیعیان منطقه متمرکز است. مقامات سعودی بنابر ادراک راهبردی از مجموعه امنیتی غرب آسیا و شمال آفریقا، دمشق را در زمره متحدان راهبردی تهران دسته‌بندی می‌کنند و سرنگونی یا تضعیف توان این کشور را مترادف با قطع حلقه اتصال ایران به محور مقاومت و در نتیجه، کاهش نفوذ منطقه‌ای ایران می‌دانند. در مجموع می‌توان گفت ادراک ریاض از رقابت منطقه‌ای با دمشق به میزان زیادی تابعی از رقابت دیرینه و چندبعدی عربستان سعودی با جمهوری اسلامی ایران است. از این منظر، بحران‌سازی و تعمیق شکاف‌های سیاسی و اجتماعی در عراق و سوریه در نهایت الگوهای دوستی و دشمنی را در منطقه تغییر خواهد داد و از این جهت، ریاض نفع بالایی در تغییر وضع موجود در کشورها و بازیگران حوزه محور مقاومت دارد.

۳- نقش توزیع قدرت در الگوهای دوستی و دشمنی عربستان و سوریه

نظام منطقه‌ای غرب آسیا با زیرسیستم‌های تابعه آن، محیط پیرامونی عربستان سعودی را شکل داده و ورنه تحولات و فرازوفرودهای درونی و خارجی بارشده بر آن به کنش سعودی‌ها شکل می‌دهد. محیط در حال تغییری که عربستان در آن

ایفای نقش می‌کند، عامل بسیار مهمی است که به نحوه ادراک و ذهنیت تصمیم‌گیرندگان سعودی از روند تحولات شکل می‌دهد. اشغال عراق، سقوط صدام و قدرت‌یابی شیعیان در عراق پس از سال ۲۰۰۳ نقطه عطف این تحولات محیطی بوده که در ترکیب با دومینوی تغییرات برآمده از انقلاب‌های عربی ۲۰۱۱ به بعد، باعث شده تا ریاض برای حفظ سیطره خود و بقای متحدینش در منطقه سیاست‌های تهاجمی را در دستورکار قرار دهد (نجفی و قلخان‌باز، ۱۳۹۶، ص. ۱۳۹).

سوریه برای چند دهه به‌ویژه در دوره رقابت شدید ایدئولوژیکی، راهبر سیاست اعراب بوده است. این کشور در سراسر قرن بیستم برای قدرت‌ها و گرایش‌های مخالف جایزه‌ای نهایی بود؛ هر گرایش سیاسی یا ایدئولوژیکی که در سوریه به پیروزی می‌رسید، به‌طورقطع بر صحنه سیاسی اعراب سلطه می‌یافت. این موضوع در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در دوره رقابت شدید جنگ سرد عربی میان رژیم‌های حامی ملی‌گرایی عربی و پادشاهی‌های محافظه‌کار مصمم به حفظ قدرت با کمک متحدان غربی‌شان عینیت داشت (ایوب، 1394، صص. ۸۶-۸۵). در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ عربستان سعودی و سوریه به‌واسطه حضور در اردوگاه‌های رقیب که از منطق نظام دوقطبی جنگ سردی ناشی می‌شد، روابط سردی را تجربه کردند. از یکسو سوریه از سیاست‌های ناصر حمایت می‌کرد و متحد اصلی عرب اتحاد جماهیر شوروی بود درحالی‌که عربستان از مخالفان سیاست‌های ناصر بود و به ایالات متحده نزدیک بود.

ویژگی بارز الگوهای دوستی و دشمنی در غرب آسیا، پیچیدگی و چندبعدی بودن آنهاست. چنین نشانه‌هایی باعث شده ائتلاف‌بندی‌های منطقه‌ای چه در سطح داخلی منطقه و چه در پیوند منطقه با سایر مناطق و بازیگران خارجی از ابهام، پیچیدگی و عدم قطعیت بالایی برخوردار باشند. از این منظر، بحران سوریه را می‌توان آوردگاه دو الگوی دوستی و دشمنی اصلی و هم‌واردی‌های فرعی تعریف‌شده ذیل آن دانست. تقابل محور مقاومت با محور محافظه‌کار عربی یکی از جنبه‌های اصلی منازعات سوریه و عربستان سعودی محسوب می‌شود. با عنایت

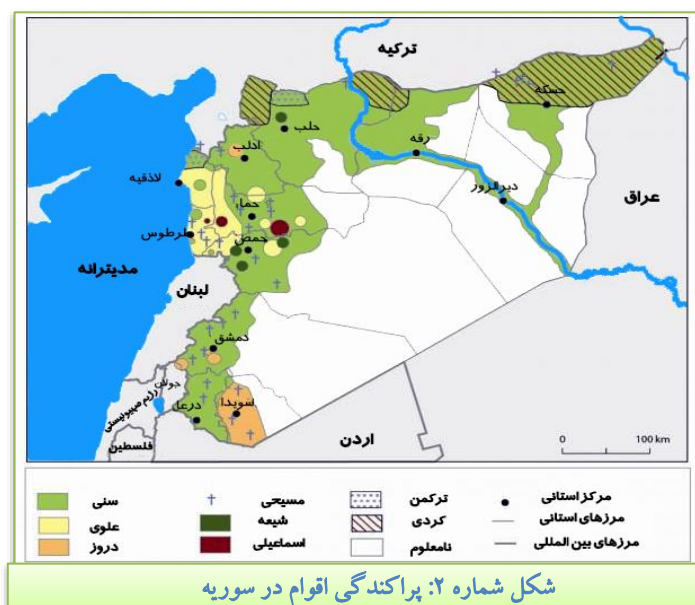
به حاکم بودن بازی حاصل جمع صفر در معادله امنیت و قدرت غرب آسیا، پیروزی محور مقاومت به منزله تضعیف و شکست محور محافظه کار عربی خواهد بود. قرار داشتن سوریه در کانون مناقشات شیعه و سنی و منازعات استراتژیکی چون رژیم صهیونیستی- اعراب نیز اهمیت این کشور را در معادلات منطقه ای دوچندان کرده است.

۴- همبستگی فرهنگی، مذهبی و نژادی در روابط عربستان و سوریه

از نظر شارحان تئوری مجموعه امنیتی منطقه ای، فرهنگ، قومیت و مذهب نیز به عنوان عوامل زمینه ساز واگرایی یا همگرایی در مناسبات کشورها عمل می کند. به اعتقاد بوزان و ویور، در تعریف منطقه باید دغدغه های مشترک، تاریخ، جغرافیا، فرهنگ، هویت مشترک و خاطرات و سرنوشت مردمان آن منطقه مورد توجه قرار گیرد (شیرودی و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۸۹). بدون پیوستگی های مشترک فرهنگی و ایدئولوژیکی، صرف دغدغه های امنیتی مشابه در مجموعه کشورهای منطقه نمی تواند الگویی جدا از وابستگی متقابل امنیتی را شکل دهد (مرادی و شهرام نیا، ۱۳۹۴، ص. ۱۳۸).

مطابق با نظریه مجموعه امنیتی منطقه ای، روابط عربستان و سوریه با توجه به همبستگی فرهنگی و نژادی می بایست بر مبنای الگوی دوستی باشد. در حالی که روابط عربستان با سوریه مبتنی بر الگوی تخصم و واگرایی فزاینده است. بر این مبنای، روابط عربستان با کردهای سوریه که همبستگی نژادی و فرهنگی کمتری با محور سعودی دارند، در سطح بهتری نسبت به دولت سوریه قرار دارد. این موضوع را در ارتباط با نوع پیوندها و ارتباطات متفاوت دولت و جامعه سوریه با الگوی نظم منطقه ای مدنظر عربستان سعودی مورد بررسی قرار داد. از این منظر، نظام حاکم در عربستان سعودی به واسطه گسست چشمگیر فرهنگی از کمترین تساهل در مناسبات دوجانبه با حکومت سوریه بهره گرفته است حال آنکه سعودی ها تمرکز خود را بر ظرفیت های موجود در بطن جامعه سوریه به ویژه شکاف های اجتماعی و فرقه ای- مذهبی و شکاف ملت- دولت در سوریه قرار داده اند و حتی در این مسیر حاضر شده اند به هویت های فرو ملی رقیب دولت

سوریه از جمله کردها نیز وارد ائتلاف‌بندی و همکاری شوند.



اقلیت‌های قومی سوریه از جمله کردها، علوی‌ها، سلفی‌ها و پیوندهای قبیله‌ای مرسوم و معمول در جهان عرب نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری مناسبات عربستان سعودی و سوریه داشته‌اند. تعدد گروه‌های قومی و مذهبی در کشورهایمانند کردها، اعراب، اهل سنت، علوی‌ها و مسیحیان در عراق و سوریه این ظرفیت را به وجود می‌آورد که قدرت‌های مداخله‌گر بین‌المللی (آمریکا، فرانسه و انگلیس) و بازیگران منطقه‌ای از قبیل عربستان سعودی خود را به عنوان طرف‌های ذی‌نفوذ مطرح کنند. وجود اکثریت سنی در جامعه سوریه نیز ظرفیت بالقوه‌ای را برای اعمال نفوذ ریاض فراهم می‌کند. صفت‌بندی عرب در برابر عجم که بر مبنای قرائت عربستان از هلال شیعیه و محور مقاومت، سوریه را نیز درگیر ساخته، نیز عامل واگرایی در مناسبات به‌شمار می‌آید.

اثر سرائیتی مسائل و مشکلات سوریه به لبنان، فلسطین، مصر، اردن و حتی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس که از عوامل فرهنگی، مذهبی و نژادی ریشه

می‌گیرد، عاملی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به ملاحظات راهبردی ریاض بوده است. ذیلاً تلاش می‌شود در قالب بررسی دیدگاه و ادراک رهبران سعودی نسبت به اقلیت‌های قومی و مذهبی سوریه از جمله کردها، اهل سنت، سلفی‌ها، علوی‌ها و قبایل، شبکه پیوند و تعاملات فرهنگی آل‌سعود با جامعه سوری مورد بررسی قرار گیرد.

۱-۴- الگوی دوستی و دشمنی عربستان در قبال کردها

کردها به‌عنوان بزرگترین «ملت بدون دولت» در چهار کشور تأثیرگذار غرب آسیا یعنی ایران، ترکیه، عراق و سوریه در بطن تحولات منطقه قرار داشته‌اند. کردها با حدود ۲۰۵ میلیون نفر، ۱۰ درصد جمعیت سوریه را تشکیل می‌دهند. این اقلیت قومی عمدتاً در دامنه رشته کوه‌های توروس در شمال حلب و همچنین در امتداد مرز ترکیه زندگی می‌کنند (Minority Rights Group, 2018). بین‌المللی شدن موضوع کردها و استفاده از آن‌ها به‌عنوان اهرم فشار همواره در اولویت مقامات سعودی قرار داشته است. اهمیت این موضوع از رقابت‌های منطقه‌ای سنتی ریاض با ایران، ترکیه، عراق و سوریه که از جمعیت کرد در سرزمین‌هایشان میزبانی می‌کنند، ناشی می‌شود. از این منظر، تشدید واگرایی در روابط ریاض با ترکیه و جمهوری اسلامی ایران نیز تمایل سعودی‌ها به ایفای نقش در پرونده کردها را افزایش داده است.

کردهای سوریه، به‌عنوان یک گروه قومی غیرعرب، با دولت اسد که ایدئولوژی بعثی‌گرایی و تمرکز بر ناسیونالیسم پان‌عربی را نمایندگی می‌کرد، چالش‌های عدیده‌ای داشتند (Aftandilian, 2021). وجود ۳۰ میلیون نفر اقلیت قومی و دیاسپورای کرد در کشورهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه که هرکدام به‌نوعی از رقبای سنتی و فعلی ریاض در غرب آسیا و شمال آفریقا به‌شمار می‌روند، فرصت بالقوه‌ای را برای مقامات سعودی فراهم نموده تا از طریق تحریک این اقلیت قومی گریز از مرکز زمینه‌های لازم برای اعمال فشار علیه این کشورها و تأمین اهداف و منافع خاص خود را تعقیب نمایند. سعد بن عمر، کارشناس سعودی و فرمانده سابق نیروهای ویژه عربستان سعودی اظهار داشته پادشاهی سعودی همواره از

کردها حمایت کرده است (Van Wilgenburg, 2019). انور عشقی، ژنرال بازنشسته سعودی که در حال حاضر ریاست «مرکز مطالعات استراتژیک و حقوقی خاورمیانه»^۱ را به عهده دارد، در مورد حمایت پادشاهی سعودی از کردها اظهار داشته «تلاش برای ایجاد کردستان بزرگ از طریق مسالمت‌آمیز جاه‌طلبی‌های ایران، ترکیه و عراق را کاهش می‌دهد. این امر یک‌سوم قلمرو هر کشور را به نفع کردستان از بین می‌برد». عشقی اخیراً در مصاحبه با خبرگزاری دولتی اسپوتنیک، حمایت خود را از یک «دولت مستقل کرد» اعلام کرد. او گفت: «پادشاهی مانع اراده مردم نمی‌شود. من معتقدم که کردها حق دارند دولتی برای خود داشته باشند». در همین ارتباط، عربستان سعودی مجموعه‌ای از فرستادگان خود را در پشت‌صحنه برای تشویق رفتارندوم اقلیم عراق در سال ۲۰۱۷ اعزام کرد. سیگنال دیگری در مارس امسال توسط مشاور دربار سلطنتی عربستان ارسال شد. عبدالله الربیعاء به روزنامه سعودی گفت که کردستان عراق دارای پتانسیل اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی بالایی است که برای ایران و ترکیه غیرممکن است آن را تضعیف کنند. الربیعاء پس از دیدار با بارزانی گفت که کردستان از «زمینه‌های لازم برای استقلال و دفاع از وجود خود» برخوردار است (Hearst, 2017). پروژه مشترک واشنگتن و ریاض برای ایجاد ارتش یکپارچه کردها» در جهت سازمان‌دهی کردها و ایجاد حاکمیت موازی در سوریه قرار می‌گیرد. این نیرو قرار است از ۱۰ هزار جنگنده تشکیل شود که شامل ۵ تیم کماندویی و یک واحد ضدتروریسم باشد که «فرهت عبدی شاهین» معروف به «مظلوم کوبانی» فرمانده نیروهای دموکراتیک سوریه سرپرستی آنها را به عهده دارد.

۲-۴- نقش سلفی‌های سوری در الگوی دوستی عربستان سعودی

تهدید ناشی از ایدئولوژی اسلام انقلابی که جمهوری اسلامی ایران مروج و مدافع آن است، نقش مهمی در تصمیم عربستان سعودی برای دامن زدن به فرقه‌گرایی با حمایت از سلفی‌ها در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا دارد (Soage, 2017). جنبش سلفی سوریه به واسطه ضدیت با نظام بعثی و حکومت خاندان اسد عمدتاً به‌عنوان

۱- مرکز الشرق الأوسط للدراسات الإستراتيجية و القانونیه

نیروی گریز از مرکز ایفای نقش کرده است. این جنبش دارای سابقه‌ای طولانی در مبارزه با اشغال فرانسه و مبارزه علیه حافظ اسد و بشار اسد است. نسل اول طرفداران به‌طور خاص از ابن تیمیه و عقاید و افکار وی تأثیر گرفتند. محمد المبارکی یکی از دو شخصیت اصلی نسل اول بود که در زمره طرفداران ابن تیمیه قرار داشت. سه فتوای معروف «شیخ تقی الدین ابن تیمیه» (۱۲۳۳-۱۲۲۸)، قهرمان روشنفکر جنبش سلفی جهادی، در مورد جامعه علویان وجود دارد که نقش مهمی در ادراک سعودی‌ها از طبقه حاکم بر دمشق دارد. این فتواها علویان را «کافران فریب‌خورده» توصیف می‌کنند. ابن تیمیه، نصیریه (علویان) را بخشی از فرقه اسماعیلیه یا قرمطی می‌دانست (Salafi Islam, 2016).

بسیاری از سلفی‌های سوریه پس از حوادث سال ۱۹۸۲ و سرکوب اخوان المسلمین سوریه بدین نتیجه رسیدند که باید بهتر سازمان‌دهی شده، کسب تجربه کرده و برای مقابله نظامی با حکومت مرکزی آموزش‌های لازم را ببینند. برای این منظور، آن‌ها از اخوان المسلمین سوریه فاصله گرفتند و در صدد اقتباس بومی از اسلام سیاسی برآمدند. بسیاری از سلفی‌های سوری برای کسب تجارب نظامی به جهاد در افغانستان رفتند. تفاوت بین اردوگاه‌های سلفی با اخوان المسلمین در جریان مبارزه با شوروی در افغانستان بر ملا شد. این دست از سلفی‌ها در قالب مجاهدین افغانی از سوی عربستان سعودی حمایت مالی می‌شدند. دو مکتب فکری جهادی از تجربه افغانستان به وجود آمد. اولین گروه طرفدار صدور جهاد به کشورهایی بود که مسلمانان در آن‌ها سرکوب شده بودند. آن‌ها معتقد بودند که تجربه افغانستان زمینه آموزش جهادگران برای مبارزه با هر دولتی است که غیر اسلامی پنداشته شود. این مورد در بین عناصر افراطی مانند «ایمن الظواهری» مشهور بود. جهادگران سلفی این مکتب یا به جهاد طالبان در افغانستان ملحق شدند یا به گروه‌های جهادی در سایر کشورها پیوستند. مکتب فکری دوم که عمدتاً توسط اخوان المسلمین و سلفی‌های سنتی حمایت می‌شد، استدلال می‌کرد که جهاد مسلحانه در کشورهای مسلمان که هیچ اشغالگری خارجی در آن وجود ندارد، مجاز نیست. این جهادی‌ها به جای مبارزه با رژیم‌های خود تشویق شدند به

کشورهای خود بازگشته و یا نمونه‌هایی از زندگی اسلامی در جوامع محلی خود باشند یا از نظر سیاسی سازمان‌دهی شوند تا بدون خشونت برای مشارکت فعالانه‌تر در دولت‌های اسلامی مهیا شوند (Al-Rawi and Jensen, 2014, p.45).

۳-۴- سیاست عربستان سعودی در قبال علوی‌ها

علمای سعودی مشروعیت اعمال مذهبی علویان را کاملاً رد می‌کنند چراکه الهیات علوی به‌طور چشمگیری از اسلام سنی متفاوت است. تفاوت اصلی به دلیل اعتقاد علوی‌ها برای پرستش علی بن ابی طالب است، شخصیتی که سنی‌ها به‌عنوان خلیفه‌ای محترم، نه موجودی الهی می‌شناسند. علوی‌ها در طول ماه رمضان روزه نمی‌گیرند و نمازی را ترجیح می‌دهند که امام علی (ع) به‌طور مستقیم مورد توسل قرار می‌گیرد و مؤمنان فرقه را یاری و حفاظت می‌نماید. علوی‌ها اعیاد فارسی و مسیحی را جشن می‌گیرند و این امر زمینه‌ساز تمایز آن‌ها از شیعیان اثنی‌عشری و اهل سنت می‌شود. این اختلافات از سوی علمای سنت‌گرای سعودی برجسته می‌شود. علمای رسمی حکومتی مانند «شیخ عبدالعزیز آل‌شیخ»، عضو شناخته‌شده و ارشد مجمع علما، علویان را به دلیل پرستش «علی بن ابی طالب» (ع) کافر اعلام می‌کند. علمای سنت‌گرا اعمال آن‌ها نظیر ماهیت غیرالزامی نمازهای یومیه، روزه نگرفتن در ماه رمضان، نرفتن به حج و آزاد بودن مصرف الکل را نشانه خروج‌شان از اسلام می‌دانند. طبق نظر شیخ عمرالزید، علوی‌ها اسلام را در چارچوب فهم نادرست از اسلام تفسیر می‌نمایند. وی مدعی است که علوی‌ها زنا را جایز می‌دانند و مصرف الکل را تشویق می‌کنند. وی همچنین با دیدگاه ابن تیمیه که نه‌تنها خروج این فرقه از اسلام را اعلام داشت بلکه کشتن آن‌ها را مجاز دانسته و مدعی شده اعضای این فرقه اگر فرصت بیابند در خیانت به مسلمین درنگ نخواهند کرد (سایکل، ۱۳۹۸، صص. ۱۳۳-۱۳۲).

۴-۴- رویکرد عربستان نسبت به قبایل سوریه

بخش چشمگیری از جمعیت شرق سوریه، دارای سابقه قبیله‌ای عربی هستند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های قبایل شرق سوریه این است که این قبایل برخلاف دیگر قبایل کشورهای عربی متحد نیستند و نمی‌توان آن‌ها را واحدهای اجتماعی مستقل

از حکومت دانست. آن‌ها برای چندین نسل به قدرت مرکزی وابسته هستند و این وابستگی در حال حاضر بسیار پیچیده است. قبایل شرق سوریه به طور سنتی در ساختار مدرن سیاسی این کشور نقش حائز اهمیتی نداشته‌اند. در واقع رابطه رهبران قبایل شرقی سوریه با اعضای قبیله در چارچوب همان رابطه با دولت بود و آن نقش سنتی میان رهبر قبیله و اعضای قبیله وجود نداشت. وضعیت قبایل شرقی در دوره اسد تا حدودی بهبود یافت؛ اما به تدریج دولت عربستان با ابزارها و روش‌های مختلف توانست در میان قبایل شرقی نفوذ کند. دو طایفه از خاندان ملهم، یکی از مهم‌ترین قبایل شرقی در رقابت با یکدیگر روابط نزدیکی با دولت مرکزی در سوریه و عربستان برقرار کردند. یکی از آن‌ها طرفدار دولت بشار اسد شد و دیگری طرفدار خاندان سعودی در عربستان (بختیاری، ۱۳۹۶). این روابط در دوره پس از بحران سوریه نیز ادامه داشته است. ثامر السبهان، وزیر مشاور عربستان در امور خلیج فارس، در ژوئن ۲۰۱۷ از شمال شرق سوریه دیدار کرد. وی در بازدید از دیرالزور با مقامات کرد و آمریکا و رهبران قبایل عربی شرق سوریه گفتگو کرد. در سال ۲۰۱۶ نیز عربستان سعودی ۱۰۰ میلیون دلار برای پروژه‌های آمریکا در شمال شرق سوریه که در حال حاضر تحت کنترل «نیروهای دموکراتیک سوریه» و قبایل محلی است، کمک کرد. «سعد بن عمر»، کارشناس سعودی و فرمانده سابق نیروهای ویژه عربستان سعودی تأیید کرد که به عربستان سعودی به طور مستقیم کمک مالی شده است. السبهان در دیدار با عشایر تأکید کرده که عربستان آماده حمایت نظامی و خدماتی از شوراهای نظامی و غیرنظامی دیرالزور است و افزوده که نقش عربستان در مرحله آینده در این منطقه افزایش خواهد یافت (Van Wilgenburg, 2019).

نتیجه‌گیری

روابط تاریخی، توزیع قدرت و همبستگی فرهنگی، مذهبی و نژادی روابط عربستان و سوریه را تحت تأثیر قرار داده است. قرار داشتن سوریه و عربستان سعودی در کانون مناقشات شیعه و سنی و کانون تقابل محور مقاومت با محور محافظه‌کار عربی و تعلق دو کشور به دو ایدئولوژی اسلام سلفی و بعثی‌گرای و

ناسیونالیسم عربی و رقابت منطقه‌ای دو طرف چالش‌های دوجانبه آن‌ها را تشدید نموده است. با عنایت به حاکم بودن بازی حاصل جمع صفر در معادله امنیت و قدرت غرب آسیا، پیروزی هریک از طرفین یا قطب طرفدار آن‌ها به منزله تضعیف و شکست طرف مقابل خواهد بود. نقش محوری سوریه و عربستان سعودی در منازعات استراتژیکی چون رژیم صهیونیستی - اعراب نیز ماهیت این منازعه را دستخوش دگرگونی کرده است.

از منظر فرهنگی و مذهبی وجود اقلیت‌های قومی چون اعراب سنی، قبایل و عشایر محلی و کردها ظرفیت‌های بالقوه‌ای برای اعمال نفوذ عربستان در امور داخلی سوریه به وجود آورده است. در سطح منطقه‌ای این مهم از طریق ورود و ایفای نقش عربستان در مجموعه امنیتی شامات عملیاتی شده است. دو طرف تلاش کرده‌اند ضمن بی‌اعتنایی به دستورکارهای منطقه‌ای طرف مقابل، یکدیگر را از ترتیبات امنیتی منطقه خود حذف نمایند و از این طریق امکان کنشگری را از طرف مقابل سلب کنند. پیوستگی موضوعات امنیتی در محیط امنیتی غرب آسیا از جمله جنگ‌های نیابتی ایران و عربستان سعودی و همچنین چالش‌های فزاینده آنکارا و ریاض در زیرسیستم‌های منطقه‌ای، مقامات عربستان را متقاعد به ورود فعال به درگیری‌های زیرسیستم شامات کرده است.

عمده تلاش ریاض معطوف به خارج کردن دمشق از مدار استراتژیک ایران و محور مقاومت است. در واقع، هدف محوری سعودی‌ها، محدودسازی توان راهبردی ایران در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی سوریه است. گرچه ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی عادی‌سازی روابط را منوط به انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی چشمگیر به موجب قطعنامه ۲۲۵۴ سازمان ملل دانسته‌اند، اما سعودی‌ها خالی کردن عرصه را به منزله باز گذاشتن دست ایران و اشتباهی شبیه تثبیت نقش ایران در عراق پس از سال ۲۰۰۳ قلمداد می‌کنند. از این رو، تلاش می‌کنند ضمن تأثیرگذاری بر روندهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سوریه مانع از تغییر موازنه قوا به نفع ایران و محور مقاومت شوند.

منابع

- احمدیان، حسن (۱۳۹۵)، تحول در سیاست منطقه‌ای عربستان؛ آورده‌های ملک سلمان، **فصلنامه روابط خارجی**، سال هشتم، شماره ۴، صص ۹۷-۱۲۲.
- ایوب، محمد (۱۳۹۴)، **خاورمیانه از فروپاشی تا نظم‌یابی**، ترجمه مهدی زیبایی و سجاد بهرامی مقدم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بختیاری، تهمنه (۱۳۹۶)، قبایل و چالش‌های قدرت: ریشه‌های بحران در غرب آسیا، **جوامع قبیله‌ای**، نقطه ثقل رخداد‌های سوریه، **خبرگزاری صدا و سیما**.
- داداندیش، پروین و کوزه گر کالجی، ولی (۱۳۸۹)، بررسی انتقادی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای با استفاده از محیط امنیتی منطقه قفقاز جنوبی، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۵۶.
- درج، حمید و امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد (۱۳۹۶)، تجزیه و تحلیل رویکرد عربستان سعودی نسبت به تحولات سوریه، **فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، سال هشتم، شماره ۴، صص ۸۶-۱۲۰.
- سایکل، امین (۱۳۹۸)، **جهان عرب و ایران، منطقه آشوبناک در حال گذار**، ترجمه بهمن محمودی‌نیا، علی‌اصغر محمدعلیزاده و عباس جوادیان، تهران: نشر مخاطب.
- شیرودی، مرتضی؛ شاه‌علی، احمدرضا و جمشیدی‌فرد، کرم (۱۳۹۸)، جدال جانشینی گفتمان‌های مقاومت شیعی و گفتمان تکفیری بر امنیت سنتی غرب آسیا، **فصلنامه سپهر سیاست**، سال ششم، شماره ۲۲.
- مرادی، اسداله و شهرام‌نیا، امیرمسعود (۱۳۹۴)، بحران سوریه و امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست**، سال چهارم، شماره ۱۵.
- مفیدی‌احمدی، حسین و کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۹۶)، ائتلاف‌سازی منطقه‌ای پس‌ابرجام، **فصلنامه روابط خارجی**، سال نهم، شماره ۴، صص ۱۰۳-۱۳۲.
- نجفی، رحمان و قلخانباز، خلیل (۱۳۹۵)، دلایل و نشگانگان رویکرد تهاجمی عربستان علیه جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه روابط خارجی**، سال نهم، شماره ۳، صص ۱۶۲-۱۲۹.
- هاشمی، فاطمه (۱۳۹۰)، امنیت پایدار در خلیج فارس، موانع و سازوکارها، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، دوره هفتم، شماره ۲۱.

- Abu Amer, Adnan (2019), What is behind the Saudi campaign against Hamas? AlJazeera, <https://www.aljazeera.com/opinions/2019/9/23/what-is-behind-the-saudi-campaign-against-hamas>
- Aftandilian, Gregory (2021), Kurdish Dilemmas in Syria, Arab Center Washington DC (ACW).

- Al-Rawi, Waleed and Jensen, Sterling (2014), Syria's Salafi Networks More Local Than You Think, **National Defense University**.
- Asseburg, Muriel and Henkel, Sarah Charlotte (2021), Normalisation and Realignment in the Middle East, **Stiftung Wissenschaft und Politik**.
- Blanga, Yehuda (2017). Saudi Arabia's Motives in the Syrian Civil War. *Middle East Policy*, 24(4), 45-62.
- Buzan, Barry; Wæver, Ole and De Wilde, Jaap (1998), **Security: A New Framework for Analysis**, Lynne Rienner Publishers.
- Buzan, Barry and Wæver, Ole (2003), **Regions and Powers; The Structure of International Security**, Cambridge University Press.
- El-Sherbiny, Eman (2020), Sudan weakened by US demands on compensation & ties with Israel, **The Africa Report**, <https://www.theafricareport.com/48548/sudan-weakened-by-us-demands-on-compensation-ties-with-israel/>
- Hearst, David (2017), How Saudi tried to use the Kurds to clip Iran's wings, **Middle East Eye**.
- Kabalan, Marwan (2018), Why Saudi Arabia's foreign policy is failing, <https://www.aljazeera.com/opinions/2018/11/21/why-saudi-arabias-foreign-policy-is-failing>
- Middle East Monitor, (2020), Saudi Arabia and other Gulf States to fund US 'deal of the century', <https://www.middleeastmonitor.com/20200128-saudi-arabia-and-other-gulf-states-to-fund-us-deal-of-the-century/>
- Mann, Joseph (2006), The Syrian Neo-Ba'ath Regime and the Kingdom of Saudi Arabia, 1966–70, **Middle Eastern Studies**, Vol. 42, No. 5.
- Minority Rights Group, (2018), Profile Kurds, Available at: <https://minorityrights.org/minorities/kurds-5/>
- Pettengill, Julia and Ahmed, Houriya (2011), Regional Actors and the Fatah-Hamas Unity Deal Shifting Dynamics in the Middle East? **The Henry Jackson Society**.
- Salafi Islam, (2016), ibn Taymiyyah's Fatwa Against the Alawites, <https://www.salafi-islam.com/ibn-taymiyyahs-fatwa-against-the-alawi/>
- Sands, Phil (2009), New Chapter for Syria-Saudi Relations, **The National News**, <https://www.thenationalnews.com/world/mena/new-chapter-for-syria-saudi-relations1.525032?gclid=EAIaIQobChMIqrHblv2C8wIVCap3Ch0wfQ>

NXEAMYASAAEgL3M_D_BwE

Soage, Ana Belén (2017), Islamism in the Middle East Sectarian Conflict, **The Middle East Institute**.

Tianshe, Chen (2010), Support or Hostility: the Relationship between Arab Countries and Hamas, **Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia)**, Vol. 4, No. 2.

Van Wilgenburg, Wladimir (2019), Former Saudi army commander says Riyadh has always supported the Kurds, <https://www.kurdistan24.net/en/story/20106-Former-Saudi-army-commander-says-Riyadh-has-always-supported-the-Kurds>